

تازه یول

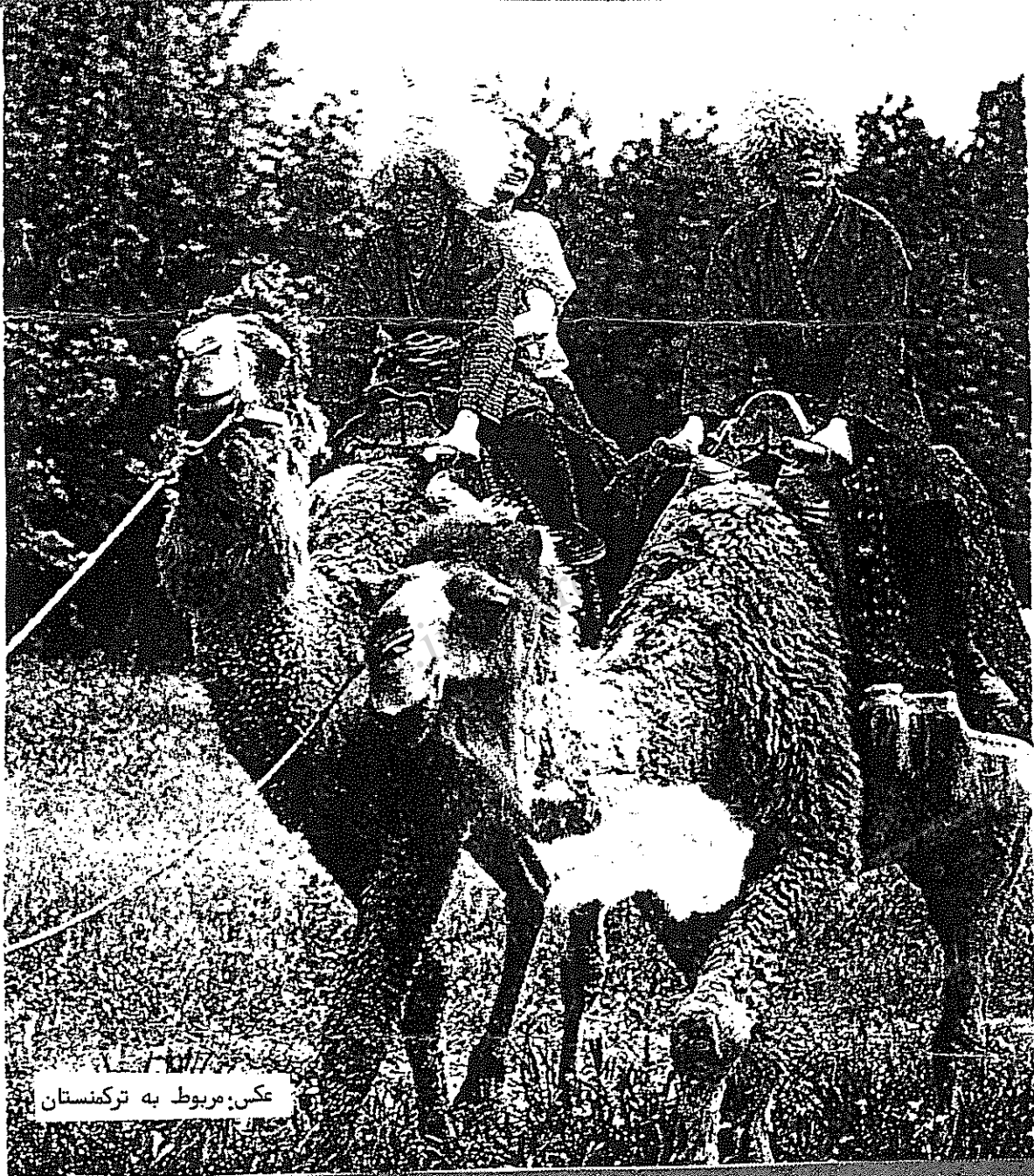
شماره ۱۸

آبان ۱۳۷۰

نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

N°:18

Nov 1991



عکس: مربوط به ترکمنستان

*تاملی کوتاه پیراهون شعار
"حق تعیین سرنوشت"
*و اینگونه گذشت
*رشد نژادپرستی و بیگانه ستیزی
در اروپا

*یادداشت ماه: استقلال ترکمنستان
*مسئله ملی و جنگ در
یوگسلاوی
*بیاد او که،
مردانه زیست،
قهرمان مرد

ترکمنهای شمالی در اکتبر سال ۱۹۲۴ با اعلام جمهوری ترکمنستان شوروی، بنوعی از استقلال دست یافتند و در زمره یکی از جمهوری متحده اتحاد شوروی بحساب میآمدند. اما این استقلال طی حکومت شورایی چه از نظر مضمون و چه به لحاظ شکل، مسخ گردید و نتوانست آنگونه که یک جمهوری مستقل عمل میکند، عمل نماید. جمهوری ترکمنستان شمالی طی مدت قریب به هفتاد سال عملاً به زائده اوامر مسکو تبدیل شده و جزو مستملکات روسها در آمده بود.

امکانات اقتصادی آن در خدمت روسها قرار داشت و ثروتهای معنوی و فرهنگی ترکمنها مسخ گشته و عملاً فرهنگزدایی و هویت زدایی از سوی حزب کمونیست شوروی و دستگاه اداری مسکو اعمال گردید. با تشدید بحران کمونیسم و فرو پاشی سیستم سوسیالیستی یکی پس از دیگری و نمود آشکار آن در اتحاد شوروی تا بدانجا پیش رفت که این امپراطوری عظیم و دژ اصلی سوسیالیزم نیز با جدایی جمهوریهای پری بالینک و اعلام استقلال جماهیر وابسته دیگر عملاً از هم پاشید. تاکنون از ۱۵ جمهوری سابق ۳ جمهوری پری بالینک، کشورهای جداگانه خود را تشکیل دادند و ۱۲ جمهوری دیگر استقلال خود را اعلام نمودند. مردم جمهوری ترکمنستان شوروی نیز روز ۲۶ اکتبر برابر با ششم آبان بمنظور تعیین آینده کشور خویش در یک referendum عمومی شرکت کردند. نتایج referendum روز ۲۷ اکتبر ۱۹۹۱ مبنی بر اعلام استقلال این جمهوری بمطالع عموم رسانده شد. ۹۴ درصد مردم به موافقت استقلال ترکمنستان رای داده بودند. شایان ذکر است که طبق آمار موجود ۷۵ درصد از ساکنان این جمهوری ترکمن و ۲۵ درصد مابقی را غیر ترکمنها از جمله روسها تشکیل میدهند. روند استقلال طلبی در میان مردم ترکمن از دیرباز وجود داشته، ولی در اثر سرکوبهای ارگانهای دولتی و بویژه سازمان مخوف "ک.گ.ب" امکان بروز علنی نمییافت. در اثر تحولاتی که در سراسر اتحاد شوروی آغاز گردید، ترکمنها نیز بتدریج جرئت بیان خواستهها و اهداف سیاسی خود را باز یافتند و جریانهای سیاسی خود را تشکیل دادند ولی آنانیکه بر مصدر امور در جمهوری ترکمنستان بودند با تغییر شرایط کمی رنگ عوض کرده و فرصت طلبانه سعی کرده و میکنند که مهار امور را همچنان بدست خود داشته باشند. از جمله یکی از اقدامات، از همین referendum باید نام برد. استقلال، خواست و آرزوی قلبی ترکمنها بوده و هست که بوروکراتها و عناصر حاضر در قدرت با در نظر گرفتن تجارب دیگر جمهوریها خود ابتکار عمل را بدست خویش گرفتند. طی referendum، استقلال جمهوری ترکمنستان را اعلام داشتند. این گام در نفس خود با خواست تودههای مردم همخوانی و انطباق دارد. و بایستی از آن حمایت نمود ولی باید در نظر داشت که جنبش استقلال طلبانه تنها به اعلام استقلال محدود نمیشود. هنوز اتهامات زیادی بر مناسبات حاکم بر جمهوری ترکمنستان سایه افکنده است. هنوز اصل پلورالیسم سیاسی در آنجا رعایت نمیشود و سازمانهای مختلف سیاسی ترکمن بشکل نیمه مخفی و نیمه علنی فعالیت میکنند. آزادی بیان و قلم در این جمهوری وجود ندارد. برتری از دکراندیشان و هنرمندان و شاعران در زندان بسر میبرند. از جمله شاعر منتقد "شیرعلی نورمراد" از اکتبر ۱۹۹۰ به خاطر سرودن اشعار انتقادی دستگیر شده و در زندان است. بطور کلی دموکراسی در این جمهوری آنگونه که جنبش استقلال طلبانه و دمکراتیک طلب میکند، مرعی نمیگردد. در برابر سیاست حاکم و جاری در تشویق تحرافات و امورات مذهبی بشدت فعال است. مضاف بر اینها طی هفتاد سال اخیر تمامی منابع طبیعی و اقتصادی جمهوری ترکمنستان تحت غارت و چپاول روسها قرار داشت، بطوریکه طبق نظر کارشناسان بخش عمده نفتهای مناطق خیزگراسنویسک مورد استفاده قرار گرفته و تنها بخش ناچیزی از آن باقی مانده است. و یا در امر کشاورزی و دامداری سرنوشت نامعلومی در انتظار است. بحران اقتصادی بشکل بارزی خود را نشان میدهد، کمبود مواد غذایی و مایحتاج اولیه ساکنان جمهوری

بغیه در صفحه

حق اشتراك سالانه برای کشورهای اسکاندیناوی معادل ۱۲۰ کرون سوئد با اضافه هزینه پست.
حق اشتراك و کمکهای مالی خود را به حساب زیر واریز نمایند:
Postgiro - 64 44 43-4

نشانی ما: Taze Yol
Box: 217
440 06 Gråbo
Sweden

تازه یول نشریاتی است آزاد و به هیچ گروه، سازمان و حزب سیاسی وابستگی ندارد و نیز تلاش میکند خوانندگان و علاقمندان را با فرهنگ و مسائل مردم ترکمن آشنا سازد.
تازه یول کوشش میکند پیرامون مسئله ملی و جنبش خلق ترکمن بحثهایی را دامن بزند، لذا کلیه خوانندگان و دوستان میتوانند مطالب و مقالات خود را بفرستند.

* مسئولیت مقالات با امضا بر عهده نویسندگان است و چاپ آنها لزوماً به معنی تأیید مواضع مطروحه نیست.

* تازه یول در کوتاه کردن و اصلاح مقالات رسیده آزاد است.

* مطالب ارسالی حتی الامکان کوتاه و خوانا باشد.

* مطالب رسیده بی فرستاده نمیشود.

در یوگسلاوی

یوگسلاوی، کشوری با نفوس ۲۳/۸ میلیون با مساحتی ۲۵۵۸۰۰ کیلومتر مربع که در آن ملیتهایی از قبیل صربها ۳۶ درصد، کرواتها ۲۰ درصد، مسلمانان ۹ درصد، اسلویها، مقدونیها ۶ درصد، یوگسلاوها ۵ درصد، مونتهنگروها ۲ درصد و مجارها ۲ درصد زندگی میکنند. بیش از ۵۰ درصد مردم ارتدوکس مذهب، ۳۰ درصد کاتولیک، ۱۵ درصد مسلمان میباشند. یوگسلاویها از نظر ساختار کشوری به ۶ جمهوری تقسیم شده و هر یک از جمهوری‌های ششگانه پایتخت ویژه خود را دارند و از اتحاد جمهوریهای فوق کشور یوگسلاوی تشکیل شده است. جمهوریهای موجود کشور بیشتر نمایندگان ملیتهای مختلف آن کشور میباشند. یوگسلاوی احزاب گوناگونی دارد که مهمترین آنها عبارتند از: حزب اقدام دمکراتیک به رهبری علی غرت بگوویچ ۸۶ کرسی، حزب دمکراتیک صربستان ۷۰ کرسی، اتحادیه دمکراتیک کروات ۴۵ کرسی، در پارلمان کشوری که از ۲۴۰ نماینده تشکیل شده و ۶۰۰ هزار تا ۷۰۰ هزار نفر از شهروندان یوگسلاوی در خارج از کشور به اشتغال مشغولند. یوگسلاوی بیش از ۸۰ درصد تجارت خارجی خویش را با کشورهای اروپایی و ۵ درصد با آمریکا دارد. اکنون کشور بیش از ۱۷ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد.

اکنون یوگسلاوی در آتش جنگ خانگی میسوزد و هر روز رسانه‌های گروهی خبر از آوارگی هزاران زن و مرد پیر و جوان و کودکان را میدهد. یوگسلاوی در جنگ کور ملیتها میسوزد، جنگی که در آن فاتح بی‌مدال است. جنگ، جنگ تعیین هویت و انکار هویت است، جنگی که در آن به اتکای قوای نظامی نمیتوان راه حل ریشهای یاد. گرچه به اتکای قوه قهریه میتوان یکی از طرفین را به زانو در آورد ولی فاتح جنگ، بیری پیروزی را نمیتواند بمدت طولانی در آرزای نگاهدارد. مغلوبان نه بسان شکست خوردگان یک هنگ نظامی بلکه در مغلوبیت آنان مغلوبیت ملتشان نهفته است. آرامش دوره کوتاهی را در بر خواهد داشت و باز جنگ و کشمکشهای ملی سر از خاک بیرون خواهد زد. نقطه آغاز حرکت برای حل اصولی درگیریهای ملی و قومی قبول واقعیتهای موجود کشور است. نه انکار یا سرکوب نظامی و در سایه چنین روش و متدی میتوان اختلافهای ملی را بر سر میز مذاکره و بدون خونریزی حل و فصل کرد و روش زور و جنگ و تحقیر ملتها را به صلح و دوستی تبدیل کرد. امروز هر انسان آزاده از خواسته‌های ملت‌هایی که سالیان دراز از طرف حکومت‌های مستبد سرکوب شده، حمایت میکند. بعد از تحولات جدی که در بلوک شرق سابق صورت گرفت، حرکت‌های ملی در این کشورها روز بروز شتاب بیشتری بخود میگیرد. در بلوک شرق سابق که سالیان دراز در پراتیک در جهت نفی ملت‌ها حرکت شده و سیاست تک ملیتی تبلیغ و ترویج شده و حرکت‌های ملی بشدت سرکوب شده بود، اینک با اوضاع و احوال جدید جهان به نیروی

قابل اتکایی تبدیل گشته و برای تحقق خواسته‌های خویش وارد میدان شده‌اند. گرچه در آغاز اینگونه حرکتها گاه به افراط نیز کشیده میشوند. در یوگسلاوی نیز حرکت‌های استقلال طلبانه در ماه‌های گذشته غلیان بیشتری داشت. صربها بعد از یک

انتخابات در صربستان جدایی خویش را از یوگسلاوی اعلام داشتند و خواهان الحاق بخشی از خاک جمهوری مجاور (کرواتها) که در آنجا صربها در اقلیت هستند، شدند. آغاز حوادث قرباغ گونه یوگسلاوی آغاز شد. از سوی کروات‌ها مخالفت کردند. فرایند ترجمان رئیس جمهور کروات‌ها اعلام داشت ما آماده مذاکره در مورد واگذاری حتی یک اینج از سرزمین کروات به صربهای شورشی نیستیم. صربها بعد از اعلام استقلال دوره جدیدی از حرکت‌های خویش را برای الحاق بخشی از خاک کروات‌ها آغاز کردند. آنان که پست‌های کلیدی قوای نظامی را در اختیار داشتند، نیروی مقابل برای مقابله با آنان دست به سازماندهی نیروهای نظامی جدا شده از ارتش زدند و عملاً دوره آمادگی برای مقابله با حملات صربها را از سر میگرداندند. کروات‌ها برای دفاع از خاک خویش تمام قوا و امکانات خویش را در راه جنگ سازماندهی کرده بودند. بعد از مدت زمان کوتاه موتور ارابه جنگی بکار افتاد. در آغاز افکار عمومی بیشتر بر جنبه داخلی بودن درگیری تاکید می‌ورزید. ولی روند جنگ کشورهای بازار مشترک را مجبور کرد وارد کارزار شوند. در این راه ۱۰ کنفرانس صلح به ابتکار سازمان ملل و جامعه مشترک اروپا تاکنون برپا شده است. آخرین کنفرانس صلح در تاریخ ۴ آبان با شرکت روسای ۶ جمهوری در لاهه تشکیل شد ولی از آنجا که طرفین هیچگونه انعطافی در مواضع خویش در جریان کنفرانس نشان ندادند، نشست فوق عملاً با ناکامی روبرو شد. در پروسه جنگ هر روز صدها کودک قربانی جنگی میشوند که در براه انداختن آن هیچ نقشی نداشتند. جنگ قربانی فراوانی رامیگیرد در ماه‌ها گذشته تظاهرات فراوانی بر علیه جنگ یوگسلاوی در اروپا برپا شد. ۱۹۰ نوامبر (۲۸ آبان) شعله جنگ رو بسط خاموشی گرایید. صربها با زور اسلحه به رقیب جنگی خویش پیروز شدند. صحنه‌های دلخراشی را رسانه‌های گروهی نشان میداد. زنان و مردان و کودکان کروات‌ها با چشمانی گریان از کنترل سربازان صربها میگذشتند. فاتحان جنگ بلافاصله به خلع سلاح مغلوبان دست زدند و سلاح‌های آنان را تحویل گرفتند. شکست کروات‌ها در واقع شکست غرور ملی آنان است. آیا شکست کروات‌ها شکست نهایی آنان خواهد بود؟ آیا آنان بار دیگر چون گذشته در محیط آرام با صربها زندگی خواهند کرد؟ آیا توسل به قوه قهریه برای حل اختلافات ملی کارآیی دارد؟ صربها چگونه با کروات‌ها برخورد خواهند کرد؟ و...

هجرت و غربت، آوارگی و دربدری داستانی است که سر دراز دارد. در طول تاریخ، ملل و اقوام گوناگون بدلائل مختلف ناگزیر از ترک دیار و سرزمین خود بوده‌اند. و ای بسا در این باره داستانهای ملال‌انگیزی در تاریخ و ادبیات خلقهای مختلف بر جای مانده است.

اکنون که بشر در آستانه ورود به قرن

۲۰ است و بشریت آگاه به بسیاری از

ارزشهای اخلاقی و علمی نوینی دست یافته است، آوارگی و دربدری در میان خلقهای گوناگون جهان جریان دارد. میلیونها انسان از بیم جان و عمدتاً بخاطر پایداری در اندیشه و اعتقادات خود، مجبور به ترک خانه و کاشانه خود میشوند و در گوشه و کنار گیتی بدنبال زندگی امن و امان، ماوا میگزینند. و چه بسا داستان ملال‌انگیز جدیدی می‌آفرینند.

موج پناه جویی امروزه در کشورهایی که خود را مهد تمدن و فرهنگ متعالی‌پداندند با موج مخالف دیگری اتصال پیدا کرده‌است. موج نژادپرستی و راسیسم. چندین سال است که موج بیگانه ستیزی در کشورهای اروپایی آرام آرام قوت میگیرد. و امروز بیگانه ستیزی جدی در حیات اجتماعی و سیاسی این جوامع مبدل شده است و امنیت پناهندگان و پناهجویانی را که از بیم جان

و بخاطر عدم امنیت خانه و کاشانه خود را رها کرده‌اند، مورد تهدید قرار میدهد. کم نیست تعداد ایرانیانی که در اثر فضای اختناق‌آمیز و حکومت پلیسی و استبدادی ج.ا. ناکزیر از ترک وطن، خانه و کاشانه خود شده‌اند. و در دیار غربت جایی یافته و در انتظار بهبود آینده کشور به زندگی در غربت ادامه میدهند. ایرانیان در غربت از هر ملت و مذهب آن، در اقصی نقاط جهان در کنار دیگر پناهندگان از کشورهای مختلف تحت شرایط واحدی بسر میبرند. موج بیگانه ستیزی و نژادپرستی در ممالک اروپایی امروزه بطور علنی قد علم کرده و دشمنی خود را با حضور بیگانگان، بویژه "کله سیاهها" و "سیاهپوستان" نشان میدهد.

همه روزه همه ما خبرهای مختلفی

از اقدامات نژادپرستانه راسیستها در این یا آن کشور اروپایی می‌شنویم و یا از طریق رسانه‌های گروهی مطلع میشویم. یکی از نمونه‌های اخیر آن ترور پناهنده در سوئد بود که دو تن از آنان ایرانی بودند. و یکی از ایندو آماج کین خواهی نژادپرستان سوئدی قرار گرفت و شهادت رسید.

علاوه بر اقدامات خشن و کینه توزانه نژادپرستان، راسیسم بعنوان یک گرایش سیاسی در حیات سیاسی - اجتماعی این

مند به پیش رود، میتوان به مرعی داشتن

دو نکته اشاره نمود. یکی آنکه

پلورالیسم سیاسی و آزادی بیان و عقیده در ترکمنستان بعنوان یک اصل قانونی، قانونیت یافته و اجرا گردد. و همه احزاب و سازمانهای سیاسی، اجتماعی حق شرکت و اظهار و دخالت در مسائل جامعه را پیدا کنند. بهر میزان که این نکته‌فراگیرتر و همه جانبه‌تر عملی گردد، استقلال اعلام شده از پشتوانه و قدرت وسیعتری برخوردار خواهد بود.

دوم آنکه برای کاهش بحران اقتصادی، گام گذاشتن در راه رفع عقبماندگی و بهتر

استقلال

را بشدت آزار میدهد.

جنبش استقلال در ترکمنستان مشکلات زیادی پیش رو دارد. برای حل این مشکلات و کاستن از دامنه فشار بحران اقتصادی هنوز برنامه و نقشه عملی ارائه نگردیده است و مهمتر از همه هنوز عناصر و جریانهای بوروکرات گذشته همچنان در مصدر کارهای دولتی، اداری و سیاسی هستند و هیچ ضمانتی برای پایداری کردن استقلال وجود ندارد.

با در نظر گرفتن این اوضاع کلی،

برای آنکه جنبش ترکمنها بطور جدی و قدرتی

جوامع جا بگیرد. در انتخابات سال گذشته آلمان یک حزب وابسته به فاشیستها و با گرایشات آشکار نژادپرستی شرکت کرد و درصد قابل توجهی از آرا را نیز بخود اختصاص داد و یا در انتخابات اخیر سوئد بگفته ناظران عناصر و جریانات نژادپرست حتی به مجلس این کشور راه یافتند. و یا در دانمارک و فرانسه، سازمانها و جریانات نژاد پرست و فاشیست دارای قدرت و نفوذ زیادی هستند.

اینهمه منجر به سختگیری و شدت عمل

دولت این کشورها در قبال پذیرش پناهنده و امکانات پناهندگان گردیده است.

یکی از آخرین نمونه‌های سختگیری و

شدت عمل علیه پناهندگان، تصویب قانونی

در انگلیس است. طبق این قانون پناهندگان

حق اجازه کار و حق داشتن مسکن ندارند

مجموعه تصمیمات سختگیرانه و وضع قوانین

علیه مهاجرین و پناهندگان، دست دولت

کشورهای اروپایی را در تحویل پناهجویان

به کشور متبوعه باز گذاشته است.

شایان ذکر است که در میان مردم جوامع

اروپایی گرایش قوی در مخالفت با راسیسم

و نژادپرستی نیز بچشم میخورد و آنها با

برگزاری تظاهرات و نمایشات اعتراضی، مخالفت

خود را با حرکتهای نژادپرست و فاشیستی

نشان میدهند.

نمودن زندگی مردم، برنامه‌های اقتصادی

واقعی بر اساس امکانات و توانائیهای موجود

ارائه گردد.

هرگاه این دو موضوع جدی گرفته شود

و گامهای عملی در راه آنها برداشته شود،

میتوان به استقلال ترکمنستان امیدوار بود

و آینده روشنی برای آن تصویر کرد.

نخوردنم. اگر چیزی برای خوردن بدهید متشکر میشوم.

— متأسفانه وقت شام گذشته و مغازه‌ها نیز تعطیل است. شما مجبورید که تا فردا صبح صبر کنید. حال شما به پادگان مرکزی "قاری قلا" منتقل خواهید شد.

چشمهای سعید را با پارچهای بستند و چند دور دور خودش چرخاندند. سپس از اطاق بیرون بردند. در راه هر از گاهی او را دور خود می‌چرخانیدند. تا بالاخره او را سوار ماشینی کردند. ماشین در تاریکی به راه افتاد. دشت صاف با تپه‌هایی در دور دست. سعید با خودش فکر کرد "حتماً فرهنگ روسها اینطور است. وگرنه ما قبلاً از اینکه از مهمان چیزی بپرسیم، برایش غذا و آب می‌آوریم."

انامه دارد

حزب دیگر مربوط نیست. همانطور که مسائلی که درون حزب شما می‌گذرد، ربطی به ما ندارد. اگرچه حزب شما حاکم است.

— اگر شما اطلاعاتتان را درباره تشکیلاتتان به ما بدهید ما آنها را به رفقای رهبری سازمانی‌تان که در شوروی حضور دارند، می‌رسانیم.

— متأسفانه من چنین کاری نمیتوانم بگویم. فقط میتوانم بگویم که اخیراً رفقای زیادی دستگیر شده‌اند و عدای نیز اعدام شده‌اند. افسر روس یکی عمیق به سیگار کشیده شبیه سیگار اشنو ویژه بود، زد. چه‌طورش کاملاً سرخ شده بود و دندانهایش را روی هم می‌سائید. پس از لحظهای تامل گفت:

— من صحبت‌های شما را به اطلاع رفقا می‌رسانم. حال اگر به چیزی احتیاج دارید، بگوئید.

— راستش، من الآن دو روز است که غذا

بیایند. اسم، اسم، اسم فامیل؟

— خیر، من اطلاعی ندارم. همانطور که گفتیم من فعالیت مخفی داشتم و افراد زیادی را نمی‌شناسم.

— آیا میتوانید کروکی تشکیلات مخفی‌تان را با اسم رفقای که فعال هستند، بگوئید؟

— نه. من نمیتوانم مسائل درون سازمانی را برای شما و یا کس دیگری بگویم.

— ولی ما رفقای شوروی هستیم. ما با هم همکاری داریم و این سؤال بخاطر کمک فعالیت سازمان شما در ایران میباشد.

سازمان شما و حزب کمونیست شوروی با هم همکاری نزدیک دارند و هر دو حزب انترناسیونالیست میباشد. ما احزاب برادره‌ستیم — من قبول دارم که ما از دو حزب برادر هستیم و در زمینه‌های مختلف با هم همکاری میکنیم. ولی سئوالی که شما میکنید سئوالی درون تشکیلاتی است و به هیچ

بقیه از صفحه ۱۱

چطور از حکومتی که اینهمه جنایت در ترکمن صحرا آفریده و در کردستان در سراسر ایران مخالف آزادی است، باید حمایت کرد. اصلاً منطقی نیست و با هیچ دلیلی نمیشود این سیاست را توجیه کرد. بالاخره تا آخر نیز مقابل حرفش ایستاد. و حتی حاضر به بریدن روابط خود با دوستانش گردید ولی به سیاست مشی شکوفایی ج ۱۰ تن در نداد.

در یکی از روزهای تابستان سال ۶۱ هنگامیکه به خانهاش می‌رود، توسط یکی از خبرچینهای ج ۱۰ که مخصوصاً برای کنترل او در اطراف خانهاش گذاشته بودند، لو می‌رود و دستگیر میگردد. در زندان تحت شدیدترین و بدترین شکنجه‌های جسمی و روحی قرار میگردد. ولی با اینهمه او به جلاخان خود يك چیز میگوید "نه! جلاخان عاجزه او را روانه زندان اوین نمیکند. در آنجا نیز شکنجه‌های وحشیانه و ضد انسانی

میشود. ولی بی آنکه لب از لب بکشاید، با مقاومت حماسی خود حقیر و عجیب بودن جلاخان را عریان می‌سازد. نگاهبانان استبداد در آبانها به خانواده او اطلاع میدهند که او خودکشی کرده است. ولی حقیقت آنستکه او زیر شکنجه بشهادت‌رسیده است. حتی از نشان دادن جنازش به خانواده‌اش خودداری میکنند. فقط میگویند که قبر او در قبرستان خاوران است.

بدین ترتیب زندگی "انه گلدی (اُنیَن) گوگلانی" یکی از بزرگمردان ترکمن که مردانه زیست و با مقاومت قهرمانانه خود حماسه آفرید، پایان پذیرفت.

از کنار رود گرگان می‌گذشتیم که گفتیم بنشینیم يك سیگاری چاق کنیم بعد برویم، نشنستیم او کلی درباره رود گرگان و لایروبی آن و ریشه‌های اطراف آن و اینکه پارکی هم در کنار این رود باید زده شود، برایم صحبت کرد. میگفت تا ۲۰-۳۰ سال آینده شهر توسعه‌ش از طرف شمال از رود گرگان هم خواهد گذشت. باید حتماً از همین الآن در فکر ایجاد يك پارک عمومی بود، بایسد درختکاری در منطقتای معین صورت گیرد و حتی روی طرح گل کاری صحبت میکرد و میگفت که گل‌های لاله وحشی خودبخود می‌رویند، اگر متخصصین کشاورزی کاری کنند، میتوانند طرحهایی بدهند که این منطقه یکی از مراکز تولید گل باشد و... روی خیلی از طرحهای دیگر صحبت میکرد.

در ایامی که مسئله حمایت از جمهوری اسلامی مطرح شد، طبق معمول همیشگی‌اش عکس العمل تندی نشان داد و میگفت،

"حق تعیین سرنوشت"

حق تعیین سرنوشت خلق بدست خود، شعاری با سابقه طولانی میباشد و کمونیستها از زمان تشکیل حزب کمونیست آنرا در برنامه خود قرار داده و بارها بنا به دلایل و شرایط متفاوت تفسیرهای گوناگون و گاه متناقضی از آن ارائه شده است. کمونیستها می‌گفتند حقوق خلقها چیز پذیرفته شده ایست و خلقها حق دارند مسائل خود را خود حل کنند. اما آنجا که پای عمل پیش می‌آمد، قبل از هر چیز صحبت از یکپارچگی کشور مینمودند و می‌گفتند ما با حق تعیین سرنوشت خلقها به تمامی موافق هستیم اما جدائی خلقها را پیشنهاد نمی‌کنیم. معنی این حرف همان چیزی بود که در کشور لنین، تئوریسین بزرگ این شعار اتفاق افتاد، لنین طرفدار سرسخت تعیین سرنوشت خلقها بدست خود آنان بود، حتی در نوشته‌های گوناگونی این حقوق را تا حد جدایی توضیح داد، اما در کشور لنین نه تنها این شعار به عمل نییوست، بلکه به عم‌انگیزترین شکل، خود را بنمایش گذاشت. در رابطه با شعار حق تعیین سرنوشت خلقها تجربه شوروی هر چند عم‌انگیز است، لیکن بسیار مهم میباشد و تک تک رزمندگان خلقها باید از جز به جز آن درس گیرند. من بدون پرداختن به بحثهای جهانی این شعار بشکل مشخص آن، به ایران خودمان میپردازم تا از کلی گویی‌های بیمورد جلوگیری کرده باشم، در کشورمان ایران با این شعار برخوردهای مختلفی صورت میگیرد.

سلطنت طلبها، روحانیون حاکم، شوونیستها:

این مجموعه اصولا وجود ملتهای گوناگون را در ایران قبول ندارند و بر این باورند که ایران کشوری یکپارچه و شهروندان آن ملت ایران را تشکیل میدهند، با بیان این اراجیف، سرکوبی اقلیتهای آزادیخواه را برای خود آسان کرده و بقیه برنامه‌های خود را بر بستر همین شعار طرح‌ریزی میکنند. سلطنت طلبان و ملایان حاکم هیچوقت این واقعیت را نپذیرفتند که در خارج از اراده آنها ملیتهای گوناگونی در ایران زندگی میکنند که زبان فرهنگ و سنت و علائقشان بار دیگر ملتها متمایز است و با تحمیل فرهنگ ملت بزرگ و یا با سرکوب نمیشود آنها را از بین برد و یا وجود آنان را انکار کرد. شیوه کار این گروه همیشه سرکوب و تحمیل فرهنگ ملت بزرگ بر دیگر ملتهای ایران بوده است.

کمونیستها:

شعار تعیین سرنوشت خلقها بدست خود آنان را کمونیستها از دیرباز در حرف پذیرفته‌اند. در این رابطه برخورد کمونیستهای ایران خیلی متفاوت بوده است. نقطه مثبت پذیرش این شعار از جانب کمونیستها، قبول آنها با وجود ملتهای گوناگون در ایران است. آنها برخلاف شوونیستهای علنی با طرح این شعار می‌پذیرند که ایران تشکیل شده از ملتهای گوناگون و ملتهای مختلف نیز در موقعیت جغرافیایی مشخص با زبان و آداب و رسوم مشخص

خود زندگی میکنند. حل ببینیم درک آنها در عمل از این شعار چگونه است. آنها می‌گویند ما با تعیین سرنوشت خلقها بدست خدشان موافق هستیم، حق تعیین سرنوشت خلقها حق مسلم خلقهاست. اما پای اجرا کردن عملی آن که پیش می‌آید، آنها پا را از حد صرف شعار کلی فراتر نمی‌برند، آنها می‌گویند ما تبلیغ نمی‌کنیم که خلقها جدا شوند. ما اگر خیلی خوش بین باشیم فقط میتوانیم بگوئیم کمونیستها در حرف این شعار کلی را می‌پذیرند ولی در عمل آنها با منافع خود در تناقض می‌بینند. و بیهوده‌ترین شکل حقوق خلقها را نفی میکنند. اگر خوشبینی را به کنار گذاریم، در واقعیت کمونیستها با طرح این شعار فقط بفر فکر جذب نیروهای مناطق ملی بوده و در ماهیت آنان نیست که در عمل با برابر حقوقی ملتها موافق باشند. زیرا احزاب کمونیست ایران این شعار را از تجربه مبارزات خلقهای ایران و بنا به تحلیل مشخص از وضعیت ایران در برنامه‌های خود نگنجانده‌اند، بلکه این شعار به آنان از انترناسیونال به ارث رسیده است که سردمدار آن حزب کمونیست شوروی بود که این شعار را همیشه بیدک میکشید. حزب کمونیست شوروی بنا به وضعیت مشخص خود این شعار را طرح کرده بود و بنا به تجربه دریافته بود که طرح این شعار باعث گسترش دایره نفوذ آنان در سراسر کشورشان میشود. و این واقعیتها باعث شده که جنبش سراسری کمونیستها این شعار را بدون تحلیل و باز کردن زوایای آن، بصورت دکماتیک در برنامه‌های خود قرار دهند به همین علت هنوز هم نتوانستند حدود و شعور این شعار را مشخص کنند. اصولا احزاب سراسری با داشتن تشکیلات سانترالیزم دمکراتیک نمیتواند طرفدار واقعی حقوق اقلیتهای ملی باشد. احزاب سراسری با تشکیلات سانترالیزم دمکراتیک هیچگونه حقوقی به تشکیلاتهای محلی خود واگذار نمیکنند و تمامی امور در مرکز قدرت‌مند آنان متمرکز میباشد. این شکل کار به هر دلیل و علت که باشد خود با هزار مشکل دست به گریبان است. اینگونه تشکلهای دمکراسی فاصله زیادی دارند. آنها به اعضای خود که نزدیکتر از هر خلقی است، فقط حق انتقاد کردن میدهند، به آنها اجازه نمیدهند خودشان فکر کنند و خودشان در نقطه فعالیت خود تصمیم بگیرند، با این تفکر و با این تشکیلات چگونه میشود با خلقهای ایران برخورد دیگری داشت، حزب آنها بمثابة دولت آنهاست، دولت آنها همان چیزی بود که ما بیش از ۵۰ سال در ایران تجربه کردیم و میکشیم. پذیرش شعار حق تعیین سرنوشت خلقها بدست خود آنان از جانب کمونیستها تناقض جدی دارد با ساختار تشکیلاتی آنها. کمونیستها اگر واقعا راست می‌گویند که طرفدار برابر حقوقی خلقها هستند، سانترالیزم دمکراتیک خود را چگونه حل میکنند؟ آیا سازمان فدائیان در ترکمن صحرا اجازه داد

اما در رابطه با ترکمن صحرا، کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن شعار "دمکراسی برای ایران، خودمختاری شورایی برای ترکمن صحرا" را سرلوحه برنامه خود قرار داده‌اند. خودمختاری مطروحه در این شعار آن نیست که ملت آزاد طلب میکند، این خودمختاری را بطاش با دولت مرکزی به هیچوجه روشن نیست و بطور کلی و بدون هر توضیح و تفسیر مشخصی ارائه گردیده است. کمونیستها همیشه اینگونه بودندند که شعار خودمختاری یا گاه استقلال را به طور کلی همیشه طرح میکنند ولی در تفسیر و باز کردن زوایای آن باز میمانند اما شعار شوراهای ترکمن صحرا، را اگر بررسی کنیم، می‌بینیم که این شعار ظاهراً از تجربه شوراهای ترکمن صحرا که سازمان فدائی بعنوان شوراهای سرخ تشکیل داده بود، استخراج شده است. در مورد چگونگی تشکیل این شوراهای من به تفصیل در نوشتنای بنام "بیاد آن روزها با نگاهی دیگر" نوشتم و توضیح دادم که این شوراهای سازمان سابق ما با اراده خود تشکیل و منحل کرد و نقش و رای مردم در تشکیل آن و رهنمودپذیری این شوراهای از سوی مردم تقریباً صفر بوده است، پناه بردن به این تجربه ما را به بیراهه خواهد برد، اگر منظور از این شعار، شوراهایی با حقوق و حدود و ثغور دیگری است، این دیگر مسئلهای جداگانه است و میشود منتظر توضیحات طراحان آن نشست. پس برخورد دوستان ترکمنستان ما با مسئله حق تعیین سرنوشت و طرح خودمختاری شورایی برای ترکمن صحرا هنوز از همان میزان برخورد کلی و مکانیکی فراتر نرفته است. غیر از نیروهایی که در بالا اشاره شد، گروههای دیگری نیز در میان ملت‌های تحت‌الفعال میباشند و یا نشریاتی در خدمت مبارزات ملی مناطق، انتشار می‌یابد و یا جریانات دمکراتیک و ملی در بلوچستان فعال هستند که هنوز برنامه‌های جدید و روشنی در رابطه با بحث مورد نظر ما ارائه ندادند. در زیر سعی میکنم روی سه موضوع اساسی که الآن مورد بحث است، بصورت مشخصتر بپردازم تا مسئله شعار حق تعیین سرنوشت از جنبه‌های گوناگون روشن شود و شعار پیشنهادی خود را نیز در ادامه طرح خواهم نمود تا آلت‌زناتیو واقعی آن روشن گردد.

الف) حق تعیین سرنوشت خلقها بدست خود آنان :

در آغاز بحث اشاره کردم که این شعار را قبل از همه احزاب دمکراتیک طرح کردند و کمونیستها آنرا در برنامه خود گنجانند و بعدها این شعار در سازمان ملل طرح شد و مورد پذیرش نمایندگان آن قرار گرفت و به همان شکلی که طرح شده بود، باقی ماند و در عمل چیزی حاصل نگردید، غیر از اینکه متمسکی برای قدرتهای بزرگ شد. اما آنچه که برای سازمان ملل مطرح بود، نه ملت‌های تشکیل دهنده یک کشور و یا بهتر است بگوئیم ملت‌هایی که در چارچوب کشوری زندگی میکنند، بلکه حق تعیین سرنوشت برای دولت‌هایی بود که دول خارجی را از دخالت در امور داخلی آنان بظاهر منع میکرد. درک این مسئله برای ما

تشکیلات ایالتی آن در ترکمن صحرا یکبار خود مستقلانه روی مسئلهای اندیشه کند، از تصمیم بگذریم؟ آیا حزب کمونیست شوروی یکبار اجازه داد حزب کمونیست ترکمنستان یکبار خود بیندیشد، یا برعکس کمونیستهای ترکمن صحرا و حزب کمونیست ترکمنستان یکبار تلاش کردند که خودشان مستقلانه بیندیشند؟ اینها واقعیتهایی است که ما باید روی آن بیندیشیم. احزاب کمونیست سراسری با تشکیلات سانترالیزم دمکراتیک هیچوقت توانایی آنرا نخواهند داشت به خلقها در عمل اجازه دهند که خود سرنوشت خود را تعیین کنند و مسیر زندگی آینده خود را در جوی آزاد و دمکراتیک مشخص نمایند. با مشخصه‌های شمرده بالا برای ما روشن شد که احزاب کمونیست فقط طراحان این شعار هستند اما در عمل از کلی گویی فراتر نمیروند و حتی در عمل از این شعار بر علیه خلقها بهره‌برداری میکنند و تا آنجا که امکاناتشان اجازه میدهد در مقابل استقلال خلقها، شعارهای رنگارنگ را با تفسیرهای مختلف پیش میکنند. زیرا که استقلال خلقها با مرامنامه و تشکیلات آنها همخوانی ندارد. آنها اگر راست میگویند قبل از هر چیز به اعضای تشکیلات خود اجازه دهند سرنوشت خود را خود تعیین کنند، نه رهبران همه چیز دان. اما نیروهای مناطق ملی از این شعار چه استنتاجی دارند؟ نیروهای مناطق ملی با این شعار برخوردهای متفاوتی ارائه میدهند و در عرصه‌هایی تحولات بسیار جدی با بهره‌گیری از تجربه‌ها پیدا کرده‌اند. حزب دمکرات کردستان یکی از تشکیلاتی با سابقه مناطق ملی است که در رابطه با کردستان مخصوصاً و در رابطه با دولت مرکزی و دیگر مناطق خلقی در اینمدت تلاشگر و پیگیر بوده است. در برنامه‌هایی که ارائه دادند، نسبت به برنامه‌هایی که چند سال پیش داشته‌اند تحولات بسیاری پیدا شده است. شعار اصلی حزب دمکرات کردستان "خودمختاری برای کردستان و دمکراسی برای ایران" میباشد که در نوشته‌های گوناگون در برنامه‌های آنان تشریح و تفسیر گردیده. استنتاج آنان از شعار دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان تا آن حدودی میباشد که ملت کرد به سلیقه و رای خود دولت خود را تشکیل دهد و دولت مرکزی نیز بشکل فدراتیو اداره گردد. ط - شرح پیشنهادی حزب دمکرات برای ملت‌های ایران قابل لمس و بیانگر حقوق انسانی و اجتماعی ملت‌های تشکیل دهنده ایران میباشد. اما بنظر میرسد حزب دمکرات کردستان میبایست عرصه‌های گوناگون این شعار را بیشتر می‌شکافت و رابطه کردستان را با دولت مرکزی و چگونگی تشکیل دولت فدرال را توضیح بیشتری میداد. مسئله جدی دیگری که حزب دمکرات باید روی آن اندیشه کند و به تجربیات چندین ساله خود مراجعه نماید اینست که چگونه این شعار را میشود عملی کرد؟ تا امروز در عمل آنچه که حزب دمکرات در پیش گرفته، جنگ مسلحانه علیه دولت مرکزی قدر قدرت بوده که بنظر من هر چند این امر تحمیلی از جانب دولت مرکزی میباشد، اما تن دادن به جنگ مسلحانه و خشونت به هر عنوان که باشد، خطای جدی است که حزب دمکرات تا امروز گرفتار آن بوده است.

راحت است. در میان ابرقدرتهای غرب و شرق، دولتهای دیگر امنیت لازم را نداشتند و برای جلوگیری از تجاوز این و آن این شعار پیش کشیده شد. تا آنجایی که من اطلاع دارم از جانب سازمان ملل هیچوقت توضیحی در این رابطه صورت نگرفته که خلقهای تحت ستم در کشورهای چند ملیتی چگونه سرنوشت خود را تعیین کنند. برگردیم بر سر موضوع اصلی. اصولا طرح این شعار بعلت مفهوم نبودنش گمراه کننده است معمولا هر شعاری باید حاوی پیام مشخصی و بدون تفسیر و تحلیلهای زاویهای باشد و از آن برداشتهای گوناگون صورت نگیرد و هر گروه و افرادی از آن بنا به سلیقه و علاقه خود تحلیل و تفسیر نکنند. تا امروز از این شعار درکهای متفاوتی بوده است و هیچکدام از نیروهای سیاسی ایران نیز هنوز با طرح این شعار برای خود روشن نکردهاند که مرز این شعار تا کجاست و بنا به وضعیت و شرایط گوناگون این شعار محدودتر و محدودتر گردیده است.

شعار حق تعیین سرنوشت، شعاری است کلی و به همین دلیل هم از آن استنتاجهای گوناگونی صورت میگیرد. مسائلی خلقها را نمیشود با طرح شعارهای کلی حل کرد و یا اینکه با گفتن این موضوع که ما بشما اجازه میدهیم به روش خود کار کنید و به روش خود زندگی کنید، گرمای گشوده نخواهد شد. با طرح این شعار ما جلو شعار اصلی که راه منطقی و ریشههای حل مسئله خلقهاست، استتار میکنیم. تا امروز تجربههایی که از این شعار عاید ملتها شده و جز دواندن بسوی سراب چیز دیگری نبوده است، در شوروی که پیروان سوسیالیسم، طراحان اصلی این شعار بودند، ملتها چگونه زندگی میکردند، ظاهرا شوروی دارای دولتهای کوچک خولمختار هم هست و جمهوریهای ۱۵ گانه آن نیز تا همین اواخر پا برجا بودند. اما به تجربه دیدیم که در عمل چیزی جز حاکمیت دولت مرکزی قدرتمند نبود. در جمهوریها و دولتهای خودمختار در شوروی، مدارس به زبان مادری دایر بود و رادیو و تلویزیون هم بیشتر اوقات بزبان خودشان برنامه داشت. اما آیا این بود همه مسائل و مشکلات، زیر پوشش رادیو و مدارس بزبان مادری، اصلیترین چیزها را از ملتلهای تشکیل دهنده شوروی گرفتند. پس بنظر میرسد حل مسئله خلقها منوط بر این نیست که صرفا از زاویه فرهنگی به مسئله نگریسته شود. مسئله اصلی و گرهی در آن است که ملتها بتوانند در زیر سایه يك برنامه عملی بشکل قانونمند قدرت اداره امورات خود را داشته باشند و ابعاد آن در همه عرصههای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و مذهبی و... را در بر میگیرد.

تا امروز تفسیرگران شعار حق تعیین سرنوشت خلقها بدست خود آنان، انگشت روی دولت مرکزی نگذاشتند و هیچ توضیحی ندادند که بالاخره با طرح این شعار، دولت مرکزی را نفی میکنند و یا اینکه ملتلهای حق دارند صرفا سرنوشت خود را زیر رهبری دولت متمرکز مرکزی تعیین نمایند. این امر آیا تناقض آشکار این شعار نیست و بیهودگی این شعار را به کمال برای

ما نشان نمیدهد؟ طراحان این شعار با عدم طرح برابر حقوقی خلقها بر ملت بزرگ این حق را میدهند که دولت مرکزی قدرتمند خود را تشکیل دهند و آنان مجاز هستند که بر ملتلهای خود مختار حکم برانند. ممکن است بعضی از دوستان بگویند شعار حق تعیین سرنوشت شعار کاملی است و ملتلهای میتوانند و حق دارند جدا شوند. من تا آنجایی که از برنامه احزاب و سازمانها خبر دارم، تا امروز حزبی یا گروهی از استقلال ملتلهای ایران دفاع نکرده، ولی خیلی سازمانها و احزاب هستند که از استقلال ملتلهای شوروی حرف میزنند و از آن دفاع میکنند و ایدههای خود را در این رابطه فرموله مینمایند، اما در رابطه با ایران خودمان هنوز لام تا کام نگفتند. آنان اگر برابر حقوقی خلقها را قبول دارند، منظور آنان بیشتر در همان چارچوب دولت متمرکز است و فراتر از آن نمیرود.

پس نتیجه میگیریم که شعار حق تعیین سرنوشت خلقها اولاً بدلیل کلی بودن قابل تفسیر است و هر کس میتواند بنا به میل و اراده خود با این شعار روبرو شود و تفسیرها گوناگون خود را ارائه دهد. ثانیاً این شعار بدلیل اینکه دولت مرکزی متمرکز را نفی نمیکند، در واقع میتواند فقط بعنوان يك شعار طرح باشد. اگر روزی قصد پیاده شدن در کره خاکی را در سر داشته باشد، چیز بهتری از آنچه که در شوروی اتفاق افتاد نصیبش نخواهد شد. ثالثاً این شعار بدلیل طرح بودنش تنها برای ملتلهای تحت ستم و مستثنی کردن ملت حاکم، در واقعیت امر به ملت حاکم این اجازه را میدهد که به روش خود بر دیگران حکم براند.

مسئله خودمختاری خلقها در چارچوب ایران دمکراتیک:

این شعار استخراج شده از شعار حق تعیین سرنوشت خلقهاست. با این شعار طراحان آن سرنوشت ملتلهای را تعیین میکنند و به ملتلهای برنامه میدهند که چارچوب حقوقشان تا این حد است. این نیروها حق تعیین سرنوشت خلقها را در خود مختار بودن خلقها در کشوری دمکراتیک میدانند. و شعار طرح کرده خود را بگونهای توضیح و تفسیر میکنند که باز آخراش به قدرت مرکزی منتهی میشود. این دوستان نمیدانند در کشور چند ملیتی ایران ملتلهای گوناگونی زندگی میکنند، با تعداد نفوس متفاوت. وقتی دولت دمکراتیک ایران کشور را به رای سراسری میکشاند، دیگر چه حقوقی برای اقلیتها ملی باقی خواهد ماند در رای سراسری هر کس که تعداد نفوس بیشتری دارد، دولت مرکزی را تشکیل خواهد داد و خودمختاری طرح شده در زیر چرخ دولت دمکراتیک کارآرایی خود را از دست خواهد داد. در ادامه، کار به آنجا ختم خواهد شد که امروز همه ما ناظرهستیم ملتلهای خودمختار در چارچوب دولت متمرکز مرکزی چیز تجربه شده ایست که بوفور میشود در کنار جمهوریهای شوروی یافت. شعار خودمختاری و برنامههای استخراجی از این شعار دارای تناقضات جدی میباشد. دوستان همیشه این تناقضات را زیر

همین شناخت خود است که در خود توانایی سرکوبی و اضمحلال خلقها را در روند زندگی ارزیابی میکند. پس اولین مانع در مقابل استقلال خلقها و آزاد زیستن آنان وجود دولتهای متمرکز مرکزی است. امروز هر کس اگر واقعا خواهان ایرانی آزاد و آباد میباشد باید از برقراری دولت متمرکز مرکزی صرفنظر کند. زیرا که بنا به تجربه برای همه ما روشن شده که وجود دولت آنچنانی در کشورهای چند ملیتی خارج از اراده همه ما عامل دیکتاتوری میباشد. دولت مرکزی متمرکز در کشور ایران مغایر با دموکراسی است:

کشور چند ملیتی ایران به همانگونه که در بالا اشاره رفت ترکیبی از چند ملت میباشد و ملتهای تشکیل دهنده ایران نیز هر يك در موقعیت جغرافیایی خود و با فرهنگ و آداب و رسوم مشخص خود زندگی میکنند و از نظر تعداد نفوس هم هر يك با دیگری متفاوت است. با چنین ویژگی تشکیل دولت متمرکز مرکزی در ایران مغایر با حقوق اقلیتها میباشد، زیرا دولت مرکزی برخاسته از رای عموم بوده و رای عمومی که همه مردم ایران در آن شرکت میکنند که این امر بیانگر خواست اقلیتها نخواهد بود. این دولت چه بخواهیم و چه نخواهیم دولت اکثریتی میباشد که از نظر نفوس بر ملیتهای دیگر بیشتر میباشد. این دولت چگونه میتواند بیانگر خواستها و منافع اقلیتها باشد. این موضوع گرنای ترین مسئله است. جنبش چپ ایران قبل از هر چیز باید يك واقعیت را بخود بقولاند که کشاندن تمامی مردم ایران به رای عمومی دلیلی بر دمکرات بودن نیست. ای بسا این موضوع میتواند تأکیدی باشد بر غیر دمکرات بودن. با اینکار بنام آرا عمومی، پتک سنگینی را بر فرق دموکراسی میتوان کوبید. اگر بخواهیم میزان دمکرات بودن خود را و اینکه به چه میزان با شوونیزم فاصله گرفتیم بفهمیم قبل از هر چیز نسبت اعتقاد خود را به حقوق اقلیتها بسنجیم نه با تکیه به رای عمومی سراسری. دولت مرکزی متمرکز دقیقا دیکتاتوری ملت بزرگ بر اقلیتها دیگر خواهد بود. از آن نوع دیکتاتوریهایی که بر خود بنام رای عمومی لباس دمکراتیک میپوشاند. آنچه که بنظر میرسد و شرط دموکراسی حکم میکند برای ساختن ایران و تلاش شبانه روزی برای آبادانی آن، شکستن دیوارهای دولت مرکزی متمرکز و گذار به دولت غیر متمرکز میباشد. دولتی که با ترکیب تمامی ملتهای تشکیل دهنده ایران رای مساوی حقوق برابر است و از اینطریق از همه استعدادها در ساختن ایران استفاده شود ولی اینکار محال است، مگر اینکه قبلا استعداد خلقها و ملتهارا برسمیت بشناسیم و آنها بتوانند در جوی آزاد، مطمئن و آرام دولتهای خود را با رای خود تشکیل دهند و شخصیت مستقل خود را باز یابند. بنظر من مسئله حق تعیین سرنوشت، و استتاج خودمختاری از آن، بازداشتن خلقها از دموکراسی و مغایر برابر حقوقی خلقها میباشد و راه رهایی ستم اقلیت بودن پذیرش دولت غیر متمرکز و ترکیبی از ملتهای ایران میباشد. غیر از این راه دیگری وجود ندارد، مگر اینکه جدایی خلقها به مشخص کردن مرزها منجر شود.

شعارهای پر رنگ خلقها آزاد باید باشند، خلقها خودمختار باید باشند، خلقها سرنوشت خود را خود تعیین بکنند، کم میکنند. زیرا که دوستان از مسئله استقلال و در حالتی از تجزیه ملتهای ایران هراس دارند. بخاطر همین امر هم قبل از همه ملتها، خودشان پیش دستی میکنند و برنامههای خود را بصورت گسترده تبلیغ میکنند و تجزیه طلبان را محکوم مینمایند و از نام مقدس ایران صحبت میکنند. دومین تناقض این شعار مقابله این شعار با برابری حقوق خلقها میباشد. این گروهها با عدم نفی دولت مرکزی متمرکز برابر حقوقی خلقهای ایران را نفی میکنند، هر چند تبلیغات زیادی در این رابطه صورت میگیرد و سروصدای زیادی هم حول شعار برابر حقوقی خلقها برپا میکنند اما با طرح شعار خودمختاری خلقها در زیر سایه دولت مرکزی. متمرکز خودبخود شعار برابر حقوقی خلقها را نفی میکنند. شعار خودمختاری خلقها یا خودگردانی خلقها نیز با تناقضات جدی که در بالا اشاره کردم شعار سرگردانی خلقها میباشد. و شدیداً با منافع ملتها در تناقضی میباشد. پذیرش این شعار از جانب ملتها چیزی را در زندگی آنها عوض نخواهد کرد.

نفی دولت مرکزی متمرکز و استقلال ملتها:

کشورهای چند ملیتی هر يك دارای ویژگیهای خاص خود میباشد. ملتهای تشکیل دهنده این کشورها نیز خود از ویژگیها و روحیات مختلف برخوردار میباشد. مبارزین ملتهای کشورهای چند ملیتی عموماً روی نفی ستم مضاعف انگشت گذارده و باگذشت و فداکاریهای فراوان تلاش دارند خلقشان هویست و ویژگیهای خود را که از جانب دولت مرکزی مسخ و به نابودی تهدید میشود حفظ نماید. در کشور ما ایران نیز وضع به اینگونه است. من روی این موضوع نمیروم که در کشورهای اروپای شرقی یا آمریکای لاتین، ملتها چگونه تقسیم شدند و در کشورهایی که از ترکیب ملتها تشکیل شده، چگونه زندگی میکنند. اما در رابطه با کشور مشخصی خود ایران باید بگویم خلقهای تشکیل دهنده ایران بجز فارسها همه خود بین دو یا چند کشور تقسیم شدند. از وسط سرزمین کردها مرزهای ایران و عراق و ترکیه و سوریه و شوروی میگذرد و کردها را در چند کشور مختلف تمرکز دادند. ملت ترکان نیز بین سه کشور افغانستان، ایران و شوروی تقسیم شده است، بلوچها و آذربایجانیها نیز به همین ترتیب. باید دید این سیاست از کجا ناشی میشود و بانیان این سیاست کدامها هستند. در این رابطه از ملتها هیچوقت کوچکترین سئوالی صورت نگرفته. این تقسیمات بزور اسلحه صورت گرفتند. اینها سیاستهای دولتهای مرکزی و استعمارگر است که منافع خود را در تقسیم ملیتها میبینند و بر این توافق دارند که تجزیه يك ملت بین چند کشور یعنی دفن ابدی استقلال آنان است و همیشه محکوم به اقلیت بودن در همه شرایط میباشد. این سیاست استعمارگران از روی نقشه و طرح دقیقی انجام گرفته است. دولت مرکزی آن دوره و این دوره ایران بدرستی میدانند تنها راه مقابله با ملتها تجزیه آنان بین چند کشور است و آنان بر حسب

مردانه زیست،

قهرمان مرد

آرمأن

بعد از آن شب رابطه دوستی بین ما شروع شد. هر روز که میگذشت با نظرات و اعتقادات و اخلاقیات هم بیشتر آشنا میشدیم. من نیز مثل خلیبهای دیگر شنیده بودم که یکبار او در مقابل زورگویی پاسبانهای شهربانی ایستاده بود و پاسبانها را که قصد متفرق ساختن جوانان را داشتند، گوشمالی داده بود. از او خواستم که آن ماجرا را برایم تعریف کند، او امتناع کرد و گفت که چیزی اتفاق افتاد و رفت و تمام شد. منم اصرار نکردم. ولی بعدها کم و کیف آنرا برایم تعریف کرد.

او معلم یکی از روستاهای اطراف "آی درویش" بود. در عین حال مدیر مدرسه هم بود. علاوه بر او یک و گاه دو معلم دیگر نیز تدریس میکردند. رابطه او با دانشآموزان و نیز همکارانش مثل یک دوست و برادر بود. همه او را دوست داشتند و احترام زیادی برایش قائل بودند. در نزدیکی این روستا قطعه زمینی نیز از پدرش به او و سه برادر دیگرش به ارث رسیده بود. برادر بزرگتر معتاد شده بود و در حال و هوای دیگری بود. رغبتی به کشت و کار نداشت، دو برادر دیگر کوچک بودند و یکی در خدمت سربازی و دیگری مشغول تحصیل بود. بار کشت و کار قطعه زمین نیز عملاً بدوش وی بود. اگر تنها بفکر خودش میبود شاید زمین را میفروخت و از خیر و شر زمین راحت میشد، ولی مسئولیت دو برادر کوچکتر و تامین معاش خانواده برادر بزرگش که چند نان خور قد و نیم قد داشت، برایش مسئولیت ایجاد کرده بود. و از اینرو قطعه زمین منبعی برای تامین مخارج خانواده برادر و برادرانش بود. او علاوه بر اینها دانشجوی هم بود. دانشجوی دانشگاه آزاد. دروس دانشگاهی را نیز میبایست میخواند تا در امتحانات سربلند باشد. بر مجموعه همه اینها دیگر فعالیت سیاسی مخفی هم اضافه شده بود.

اتاقی در گنبد اجاره کرده بود که باصطلاح پانوقی برای همزمانش بود. زمانیکه حرارت حرکت مردم در سال ۵۷ یخ زمستان را ذوب میکرد، و جان تازه‌ای به انسان می‌بخشید، او سراپا جنب و جوش، و سرشار از شوق و شور بود. در یکی از همین روزها بهنگام شب، دوستی با محموله ماشین کپی و چاپ، بآمد. جا برای گذاشتن آن نبود. او بلافاصله گفت میبریم خانه ما تا بعد جای امنتر و بهتری پیدا کنیم. بعد پرسید کی وسایل را می‌آره؟ گفتم "آرقا"، حتما می‌شناسیش. گفت، آره چند بار دیدمش ولی متاسفانه فرصت مناسبی برای هم صحبت شدن پیدا نکردم. ولی زبرخورد. هایش خیلی خوشم آمده. گفتم آره، رفیق خیلی خوبیه و خیلی هم میفهمه. این حرفها را میزدیم و در ایستگاه ایران پیما منتظر بودیم که "آرقا" از اتوبوس پیاده شد، وسایل را گرفتیم و به خانه

قیافه‌ای متین، چشمانی بادامی، اندامی قوی و خوش ریخت و موهای فر فری داشت. قدش متوسط به بالا بود. حرف زدنش آرام بود، ولی هنگامیکه سر موضوعی بحثی جدی در میگرفت، تُسن صدایش بالا میرفت و محکم و نسبتاً تند سخن میگفت. او همیشه سر حرفش می‌ایستاد، برایش مردانگی و رفاقت ارزش زیادی داشت خیلی کم اتفاق می‌افتاد که بقولی که داده، عمل نکند. از همین رو دوستانش سر حرف و قول او خیلی حساب میکردند. در مقابل آنچه که فکر میکرد نادرست و اشتباه است، سریع عکس‌العمل نشان میداد. معمولاً واکنش او در برابر زشتیها شدید و خیلی از مواقع پرخاشگرانه بود.

او را دورادور می‌شناختم و سلام علیکی هم با هم داشتیم ولی حد رابطه ما از این میزان تجاوز نمیکرد. چند بار فرصتی پیش آمد، سر صحبتی را باز کنیم و مصاحبتی با هم داشته باشیم. برخورد خیلی احترام‌آمیزی داشت که در عین حال احترام آدم را بخودش بر می‌انگیخت. صحبتهای ما سر مسائل روزمره بود. از آن وقت مدتی گذشت. تا در یکی از تعطیلاتهای تابستان که جوانان شهر شبها را زیر تیر چراغهای خیابان دور هم جمع میشدند و از هر در سخنی میگفتند و بدین طریق وقت را خوش و سپری میکردند، منم در این مجلس آنها شرکت کردم. او هم در این جمع بود. جوانان شهر بسته به اینکه از کدام تپه به هر یک گروه و مجلس خاص خود را داشتند. این دستهای که من به میانشان رفته بودم، عموماً معلم و دانشجو و یا دیپلمه بیگار بودند. نمیدانم چطور شد که یکهو بحثی درباره فرهنگ و تمدن پیش آمد. عده‌ای بسختی از فرهنگ و عده‌ای دیگر از تمدن دفاع میکردند. من انتظار چنین بحثی را واقعا نداشتم. از اینرو برایم خیلی جالب بود که نظرات و برداشتهای مختلف را بشنوم. او نیز که تا مدتها ساکت بود، وارد بحث شد و گفت که نظر هر دو دسته غلط است و ادامه داد که اصولاً میان فرهنگ و تمدن مرزی وجود ندارد که یکی را ارجح و دیگری را محکوم کنیم، این شیوه نادرست و غیر واقعی است. و آنانیکه میگویند فرهنگ مقدم بر تمدن و یا بالعکس، باید در نظر داشته باشند که فرهنگ در معنی محدود خود، خود جزئی از تمدن محسوب میشود و اگر فرهنگ را در معنای وسیع آن بکار ببریم یعنی مجموعه دستاوردهای معنوی و مادی بشر را فرهنگ بنامیم، تمدن نیز جزئی از فرهنگ خواهد بود. پس سخن را نباید به واژه‌ها و کلمات محدود ساخت که در اینصورت جز جدل کلامی و بیهوده و وقت تلف کردن چیزی عاید نخواهد شد. . . . من خیلی از منطق و نوع استدلالش خوشم آمد، ضمن اینکه دگران نیز در مقابله با این استدلال چیزی نگفتند.

صأحرام دوغسوردی غوجاغی
بسلمدی ایل - کون غوجاغی
سؤنمز جوماردئنگ اوچاغی

اولسی ایله یاردئنگ آننین

آدئنگ پلمکدن اوچالان
انسه تویراقدان کوچ آلان
سایانگدا حالقئم اینجالان

میداندا سرداردئنگ آننین

نسیمی نینگ بولون توتدوئنگ
خالپیلاری خار * اتدینگ
سن بیر یانئب دوران اوتدوئنگ

دوو جانئنا ناردئنگ آننین

داغ غایاسی دطک دورانگدا
بورکوت دطک دوشونگ گرمگده
ناغرا چهکیب جان برمگده

دوشمان قالبئن یاردئنگ آننین

اولمونگ ایله آئر دوشدی
داغلار انگرآب سیل کوزیاشدی
کون تاوش ادیب آغلاب یاشدی

شمیله قودرات آردینگ آننین

بولاتدان برکدی ایمانئنگ
ایل - گونه باغش اتدینگ جانئنگ
سنی دوغسوران انانینگ

شیر یورمگی باردئر آننین .

دانگ آتار - ۱۹۹۰، گوپوز

برلین

بیاد او که

او بردیم، او از اینکه دیگر ماشین کپی داریم خیلی خوشحال بود همان شب کلی با ماشین ور رفیتم، بالاخره هم طرزکارش را پیدا کردیم و نیز فرصتی برای او که با "آرقا" مفصل به صحبت بنشیند جنگ تحمیلی دوم گنبد با شکست جنبش مردم ترکمن تمام شد و عرصه آن از گنبد به سراسر پهنشدت صحرای ترکمن منتهی در شکل و شمایل دیگری امتداد یافت. گرمه‌های حکومت اسلامی قدم بقدم در تعقیب فعالین ترکمن بودند. رعب و وحشت در دل‌های مردم می‌آفریدند، میگرفتند، شکنجه میکردند، می‌کشتند. روزهای سختی بود. او در این اوضاع و احوال کاملا جدید و طاقت فرسا از غرب تا شرق صحرای ترکمن را می‌پیمود. و در کنار همزمانش به دل‌داری و روحیه دادن و آگاهگری مردم

میرداخت. هنوز ایران در شرایط نیمه دمکراتیک و بدور از خفقان و استبداد فقها بود، ولی ابر سیاه اختناق و استبداد بر آسمان ترکمن صحرا سایه گسترده بود. فعالیت مخفی در این شرایط کار سهل و آسانی نبود. او نه تنها به مردم بلکه به یاران هم‌رمز خود نیز امید میداد و روح جسارت و مردانگی را در آنها میدید. فصل درو نزدیک میشد، خوشه‌های طلایی گندم رسیده بود و گندهزاران طلایی زیر درخشش خورشید می‌درخشید. در یکی از همین روزها

شکجه، اشک و نفرت را میدید.

چند روز پیش عده زیادی از رفقاییش دستگیر شده بودند.
ابراهیم به او گفته بود که هر چه زودتر از کشور خارج شود
او گفته بود که این يك دستور سازمانی است.

باد آرام گرفته بود. ولی آسمان همچنان آبری بود. دل سعید
بشدت ضعف میرفت. دو روز بود که لب به غذا نزده بود. و این

همه راه را پای پیاده آمده بود. هر قدر که به بالای تپه نزدیک

میشد، شور و دلهره اش بیشتر میشد. حال به پیش روی خود

فکر میکرد. در آنسوی تپه سرزمینی میدید که مردمش همگی در

صلح و صفا زندگی میکردند. مردمانی طراز اول که نان را بطور

مساوی با یکدیگر تقسیم میکردند. سرزمینی که همه کار میکردند

و از فساد و فقر خیری نبود. لاقلاً در کتابهایی که خوانده بود

اینطور توصیف شده بود. بالای تپه رسید. دوستون یکی سفید

و دیگری سرخ را مشاهده کرد. مرز. همه چیز برایش جالب بود.

اینطرف تپه آسمان آبری ولی آنطرف خورشید می درخشید و این

به افکار سعید قوت می بخشید. از تپه پایین آمد و به راهش

ادامه داد. دیگر احساس امنیت میکرد. دگر کسی نمیتوانست

امنیت و آزادی را از او بگیرد. زیرا که او پا به سرزمین صلح

و آرامش، پا به شوروی گذاشته بود. با خود فکر کرد که بزودی

دوستانش را که شنیده بود قبل از او به شوروی آمده اند، خواهد

دید. دوستانی که برخی از آنها را سلها ندیده بود. ما در اینجا

میتوانیم در کمال آرامش فکرهايمان را بکنیم و با دستی پر به

وطنمان برگردیم. و با خود زمزمه کرد. "ما بر میگردیم."

برخلاف تصورش همه افسران و سربازانی که در پادگان مرزی

حضور داشتند، روس بودند. فقط توانسته بود به آنها بگوید:

"کمونیست، ایران" و آنها او را به اطاقی برده بودند. رنگهای

تندی که به کف اطاق و دیوارها زده بودند و بخاری دیواری

قدیمی توجه سعید را بخود جلب کردند. بعد یکساعت انتظار،

يك افسر روس به همراه يك سرباز غیر روس وارد اطاق شدند.

سرباز بفارسی سلام کرد و با لهجهای تقریباً افغانی به سعید

گفت:

— آیا شما فارسی بلد هستید؟

— بله، من ایرانی هستم.

— من سالدات تاجیک هستم. قوماندان پادگان از شما سئوالاتی

دارند. او رفیق ولادیمیر واسیلیویچ است و مسئول مرزی این

منطقه میباشد.

افسر روس در حالیکه اندانهای طلايش مشخص بود، کلماتی

به روسی گفت و دستش را بسوی سعید دراز کرد. سپس همگی

نشستند و سئوالات شروع شد. افسر روس می پرسید، سرباز تاجیک

ترجمه میکرد و سعید جواب میداد. و بالعکس.

بعد از پرسیدن علت آمدن و نام سعید و والدین و تمامی

خواهران و برادرانش نوبت به سئوالات تشکیلاتی رسید. سرباز

ترجمه کرد:

— آیا شما کسانی را می شناسید که بخواهند به اتحاد شوروی

آسمان آبری بود و سوزش گونهها از بادی که میوزید خبر
از سردی هوا میداد. باد بوتههای خشکی که در همه جا پراکنده
بودند، به بازی گرفته بود و به هر سویی می کشانیدشان. صدای
زوزه باد که در بین تپهها می پیچید هر دم بگوش میرسید. قامت
لاغر و تکیده سعید کمی در مقابل باد به جلو خم برداشته بود
پای چپش به هنگام راه رفتن کمی روی زمین کشیده میشد.

گونههایش گرد و کمی ور آمده بود. دماغی لاغر و دراز داشت.

چشمان کوچک و کشیدماش حکایت از ترکمن بودنش میکردند. ته

ریش نامرتب از چانههایش در آمده بود. سبیلی نازک داشت و

بالای سرش کاملاً از مو خالی بود. موی کم پشتی که از بقیه

جای سرش در آمده کمی موجدار بود. چند موی سفید روی

شقیقههایش نمایان بود. یاد شوخیهای قربان افتاد که میگفت:

— بچهها، اگر گفتید آن چیست که مورچه روی آن بوکسو باد

میکند؟ و یکی از بچهها با خنده جوابش میداد:

— سر کچل سعید

و همه میزدند زیر خنده، حتی خود سعید هم خندهاش میگرفت

یکبار دیگر هم قربان به او گفته بود "کمی از این کودهائی که

مصادره کردیم به صورتت بیاش، شاید از این کوسمگی لاقلاً در

بیایی وگرنه از سرت که گذشته. باوجودیکه چند سال در آیش

گذاشتی، باز هم چیزی در نیامده." البخندی ملایم بر چهره سعید

نقش بست ولی فوری خاموش شد.

سه روز از شروع جنگ دوم گنبد و از هجوم وحشیانه

پاسداران رژیم به ترکمن صحرا میگذشت. سعید و قربان دريك

سنگر بودند. ناگهان صدای سعید بلند شد "پایم، پایم سوخت"

گلولهای به زانوی پای چپش اصابت کرده بود. قربان خواست

از جایش بلند شود و به سعید کمک کند ولی به عقب پرت

شد. پیشانی قربان شکاف بزرگی برداشته بود و تمامی صورتش

غرق خون شد. حتی کف سنگر هم پر خون شد. سیگاری که لای

انگشتانش بود، با خون خاموش گشت. قیافه همیشه خندان قربان

یکبار دیگر در ذهنش زنده شد. قربان هیگلی چهارشانه داشت.

موهایش پریشان و کمی بور بود و سبیلی کلفت داشت. وقتی

میخندید پیشانیاش چین بر میداشت و چشمهای درشتش از

اشک پر میشد. سعید یاد روزهایی افتاد که ترك قربان روی

موتور چوپا سوار بودند و از روستایی به روستای دیگر میرفتند

و قربان همیشه با خودش زمزمه میکرد "ای گلین نامه گلپارسنگ

کتن کوپینگ اول ادیپ سن... قطر اشکی بی اختیار روی

گونههای سعید چکید. در تمام طول راه سعید غرق فکر بود و

نمیدانست چرا بیشتر به قربان فکر میکرد. آنها با هم بزرگ شده

بودند و همیشه با هم بودند. گوزل دایزه مادر قربان حتی

سعید را هم پسر صدا میکرد. و مادر سعید وقتی خبرشهادت

قربان را شنید، گفت که یکی از بهترین و شجاعترین فرزندان

خویش را از دست داده است.

سعید گاهها پشت سرش را نگاه میکرد و صحنهای جز آنکه در

جلو راهش بود، دیده نمیشد، ولی او در پشت سر خودش جنگ

فقرا فقیرتر و اغنیا غنی تر میشوند

احیاء از سوی مرکز آمار ایران آماری تحت عنوان "گزارش درآمد و هزینه خانوارها ی شهری و روستایی" منتشر شد . طبق این آمار متوسط درآمد هر خانوار شهری در سال ۱۳۶۸ حدود یک میلیارد و چهارصد هزار ریال بوده است و در مقابل این درآمد در سال مورد بحث متوسط هزینه های خانوار شهری بیش از ۲ میلیارد و هشتاد و شش هزار ریال اعلام شده است . در این گزارش همچنین آمده است که متوسط هزینه سالانه یک خانوار روستایی در سال ۱۳۶۸ برابر یک میلیارد و سیصد و هفت هزار و دویست و چهل و هفت ریال بوده که نسبت به سال ۱۳۶۷ بیش از ۲۳٪ افزایش داشته است . در مقابل این هزینه ها یک خانوار روستایی در سال ۱۳۶۸ متوسط درآمدی معادل یک میلیارد و دوازده هزار و دویست و هشتاد و چهار ریال کسب کرده است . طبق این آمار یک خانوار شهری طی سال ۱۳۶۸ ماهانه بطور متوسط هفده هزار و سیصد و هشتاد و چهار تومان هزینه داشته و در مقابل دوازده هزار و دویست و بیست و هشت تومان درآمد . اختلاف درآمد و هزینه چیزی بر سیزده هزار تومان بالغ میگردد . یعنی هر خانواده شهری مجبور

«بعضی از پزشکان بدون معاینه نسخه می نویسند.» - ابرار



دکتر - بیا این نسخه رو فتوکپی کنین یکی یکدونه وردارین !

«بعضی از پزشکان بدون معاینه نسخه می نویسند.» - ابرار



دکتر به بیمار - داری میری، قربونت، سر راه این نسخه را هم بده به حسین آقا نانوا، بچه اش آمد گفت بابام مریضه !

بوده است ماهانه ۵ هزار تومان بهرطریقی بدست آورد تا بتواند بزندگی خود ادامه دهد . این رقم برای خانوار روستایی رقمی نزدیک به دو هزار تومان است . طبق این گزارش تناسبی بین درآمد و هزینه ها وجود ندارد . هزینه ها بسمت بالا و درآمدها بسمت پایین میل میکنند . این بمنزله کاهش قدرت خرید مردم و افزایش محرومیت های اقشار میانی و پایینی جامعه از حداقل نرهای زندگی است . بعبارت دیگر فقرا فقیرتر و اغنیای غنی تر میشوند .

«بعضی جوان ایرانی !»



بدون سرح ! فرستاده س.ع

«در سال جاری ۲۰ درصد سیب زمینی کشور به خارج صادر خواهد شد.» - سلام



طرح ها از "۲۰۲۰ تا"

پارخللئق

دأ نأنینگ ایژئندان دأنه دو غیاردی
حاناسئنا سئغمان باشلار چو غیاردی
سونگ غئلچئلقلار اوچوپ یهلینگ اوغرونا ،
چأجی چابغابوئوپ، یه ره یانغیاردی

مونچا چأچ توپراقدان نأدیب دوغیاردی؟
دوغیاردی • شونگ اوچین توپراقدی آدی :
باغئر سویدی بیله ن اکلأ پ اوتیردی
وه پالی ، وه پاسئز
مؤنگلأپ زوریادی

كأسی آرقاسئنا ، كأسی دیژئنا ،
كأسی بولسا ده پهسینه مؤنیاردی
وه پادار اوغول هه م
اونی امیاردی ،
بی وهپا اوغول هه م
اونی امیاردی •

امما بی وه پانی اکلانی اوچین
په سللمان توپراغئنگ موقادده سلیگی،
غایتا به یگهلیاردی : باغئشلایاردی
به له نتلیگی بیلهن
أهلی پهسلیگی

